بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه

دومین قسم از اقسام حد زنا رجم است. قسم اول قتل بود که سه مورد داشت. قسم دوم رجم است که عمدتاً موردش در محصن است. جواهر جلد چهل‌ویک صفحه سیصد و هیجده، اسس العذاب آقای تبریزی صفحه صدوده، در المنثور مرحوم آقای گلپایگانی جلد اول صفحه دویست­ و هفتادوهشت، مبانی تکمله مرحوم آقای خویی جلد یک صفحه صد و نودوشش و تفسیر الشریعه آقای فاضل صفحه صد و شصت‌ویک اهم منابع بحث است. اصل اینکه در شریعت مجازاتی به‌عنوان رجم ثابت است را بحث کردیم؛ البته نکته مهمی در اینجا مطرح بود که آیا آیه‌ای در قرآن دال بر این بوده و تحریف شده است یا نه؟ این برمی‌گردد به بحث تحریف و اجمالاً نکاتی را در باب تحریف عرض کردیم که بحث مبسوط و تفصیلی آن در مباحث تحریف است که منابعی هم عرض شد. مرحوم آقای فاضل هم غیر از آقای خویی کتابی دارند به نام مدخل التفسیر که در آن بحث کردند. با توجه به روایاتی که مستفید بلکه متواتر است و دلالت بر ثبوت رجم در شریعت می‌کند نباید تردیدی در این داشته باشیم. در طول تاریخ فقه فقط بعضی از افراد و فقهای خوارج معتقد بودند که رجم نیست وگرنه بین شیعه و سنی هم در این جهت اختلافی نیست که رجم وجود دارد؛ بنابراین اگر منبع و مستند قرآنی نداشته باشد، در مستند روایی آن هیچ تردیدی نیست بلکه روایات کثیره­ای وجود دارد که بسیاری از آن‌ها سنداً و دلالتاً تمام است و به دلالت مطابقه یا التزام دلالت بر این می‌کنند که رجم در شریعت برای محصن و محصنه ثابت است. مضاف بر آن اجماع که **لم یشرط علی انه شاذ الی بعض الخوارج**.

فروعات باب رجم

## فرع اول

اولین مسئله در اینجا این است که در مواردی که رجم ثابت استآیا قبل از رجم جلد هم لازم است یا نه؟ یعنی رجم به‌تنهایی مجازات محصن و محصنه است؟ درواقع سؤال به این شکل است که مجازات زانی و زانیه محصن فقط رجم است یا اینکه مجازاتش ترکیبی و مضاعف است؛ الجلد ثم الرجم. در اصل رجم که بحثی نبود اما آیا دو مجازات دارد یا جلد نیست؟

### اقوال این فرع

چهار قول در اینجا وجود دارد:

1. مطلقاً در زنای محصن رجم به‌تنهایی مجازات است و به‌طورکلی جلد ثابت نیست و فرقی نمی‌کند بزرگ‌سال باشد، پیرمرد باشد یا جوان باشد پس قول اول **الرجم** فقط **مطلقاً سواء للشاب أو الشیخ**.
2. بعضی معتقد به ثبوت جلد هستند مطلقاً یعنی مجازات دو چیز است **الجلد ثم الرجم** نه فقط رجم **سواء فی الشاب أو الشیخ**.
3. قول سوم که قول مشهور به‌خصوص متأخرین است، قول به ‌تفصیل بین شیخ و شاب است با این شکل که در شیخ مجازات مضاعف است و افراد پیر مجازاتشان مضاعف است و اشتداد دارد اما در شاب مجازات منحصر در رجم است و دیگر جلد در آن نیست. البته اینکه اگر کسی این قول را بپذیرد بین شیخوخت و شباب چه مرزی قائل است را باید بحث کند.
4. قول چهارم تفصیل معکوس است و اینکه کسی بگوید در شاب مجازات مضاعف است یعنی اول جلد می‌شود و بعد رجم اما در شیخ مجازات خفیف‌تر است که فقط رجم است و دیگر شلاق ندارد که قائل بسیار کمی دارد ولی حضرت امام**رضوان‌الله­علیه** در تحریر ظاهر کلامشان این قول است.

### بررسی روایات

منشأ این بحث‌ روایاتی است که چند طایفه هستند و توجه و کیفیت جمع بین آن­ها منشأ پیدایش این اقوال شده است؛ اما طوایفی از روایات که در اینجا داریم می‌شود گفت چهار طایفه است یک طایفه از روایات دلالت می‌کنند بر اینکه رجم است و جلد نیست مطلقاً که منطبق بر قول اول است.

### طایفه اول

#### روایت اول

**مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ الْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرُ فَإِذَا زَنَى الرَّجُلُ الْمُحْصَنُ رُجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ[[1]](#footnote-1).**

سند را قبلاً صحبت کردیم. روایت به لحاظ لغوی ظاهرش محصن است و دلالت خیلی واضحی دارد بر اینکه مطلقاً زنای محصن رجم است و جلد نیست.

#### روایت دوم

**وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه­السلام قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه­السلام فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ أَنْ يُجْلَدَا مِائَةً وَ قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ وَ قَضَى فِي الْبِكْرِ وَ الْبِكْرَةِ إِذَا زَنَيَا جَلْدَ مِائَةٍ وَ نَفْي‏ سَنَةٍ فِي غَيْرِ مِصْرِهِمَا وَ هُمَا اللَّذَانِ قَدْ أُمْلِكَا وَ لَمْ يُدْخَلْ بِهَا[[2]](#footnote-2).**

در روایت اگر کسی **قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ** مطلق بگیرد جزء طایفه اولی می‌شود اما اگر این را به قرینه تبادل با **الشیخ و الشیخة** حمل بر غیر شیخ و شیخه کند آن‌وقت جزء طایفه بعدی می‌شود که خواهیم گفت. این روایت جزء طایفه اولی به‌حساب بیاید یا نه مهم نیست برای اینکه طایفه اولی چند روایت است و نیازی به این نیست.

#### روایت سوم

**وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: الْحُرُّ وَ الْحُرَّةُ إِذَا زَنَيَا جُلِدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَ الْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْم‏[[3]](#footnote-3).**

سند مکرر گفتیم که محمد بن عیسی عبید در آن سه قول است. توضیح دادیم بنا بر آن اقوال باید سند را بپذیریم یا نه. ما قول به‌تفصیل را پذیرفتم و بنا بر قول تفصیل اعتبار ندارد برای اینکه محمد بن عیسی بن عبید عن یونس است گرچه محمد بن عیسی ثقه است. تفسیر رجال و قول محمد بن حسن ولید را جوری تفسیر کردیم که تضعیف محمد بن عیسی از آن استخراج نمی‌شود اما جایی که از یونس نقل می‌کند یک نقص فنی در روایات است که قبلاً توضیح داده شده است. این روایت هم ظهور خوبی دارد در اینکه اینجا رجم است و چیز دیگری نیست.

### طایفه دوم

روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه به‌طور مطلق رجم نیست بلکه جلد هم هست. در این طایفه هم روایات معتبری داریم که به بعضی اشاره می‌کنیم.

#### روایت اول

**وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَن‏ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه­السلام فِي الْمُحْصَنِ وَ الْمُحْصَنَةِ جَلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ الرَّجْمُ[[4]](#footnote-4).**

سند کاملاً صحیح و به‌اصطلاح صحیح اعلایی است. متأخرین صحیح اعلا را به روایتی می‌گویند که رجالش همه موثق و امامی و عادل هستند. این روایت این‌طور است که رجال امامیه و عادل و موثق­اند لذا سند در اوج اعتبار است.

#### روایت دوم

**وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه­السلام فِي الْمُحْصَنِ وَ الْمُحْصَنَةِ جَلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ الرَّجْمُ[[5]](#footnote-5).**

این روایت هم معتبر است و محمد بن حسین هم ظاهراً محمد بن حسین ابی الکفاف باشد که معتبر است.

#### روایت سوم

**وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام يَقُولُ‏ مَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِه‏ عِنْدَ الْإِمَامِ بِحَقٍّ إِلَى أَنْ قَالَ إِلَّا الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ فَإِنَّهُ لَا يَرْجُمُهُ (إِلَّا أَنْ) يَشْهَدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ شُهَدَاءَ فَإِذَا شَهِدُوا ضَرَبَهُ الْحَدَّ مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ يَرْجُمُهُ[[6]](#footnote-6).**

سند مرحوم شیخ به حسن بن محبوب سند درستی است. این روایت دلالت بر جلد ثم الرجم می‌کند مطلقاً و بین شیخ و شاب فرقی نیست.

### طایفه سوم

روایاتی است که ظهور دارد در اینکه شیخ و شیخه رجم می‌شوند و بعد جلد. هر مجازاتی که با قتل ترکیب شده باشد قبل از قتل قرار می­گیرد. در اینجا **الجلد ثم الرجم**.

#### روایت اول

**وَ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ (عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ حَمَّادٍ) عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ جَلْدُ مِائَةٍ وَ الرَّجْمُ وَ الْبِكْرِ وَ الْبِكْرَةِ جَلْدُ مِائَةٍ وَ نَفْيُ سَنَةٍ[[7]](#footnote-7).**

روایت نهم از همین باب که از حیث سند کاملاً معتبر است و شاید هم صحیحه اعلایی باشد. در اینجا رجم مقید شده است. محدوده این مجازات مضاعف و ترکیبی، شیخ و شیخه است البته منظور مطلق شیخ و شیخه نیست بلکه احصان مدنظر است. روایت قرینه‌ای دارد که مسلم است و در ذهنیت روایی این‌ها منظور محصن و محصنه است و اینکه کسی بگوید که شیخ و شیخه مطلقاً صد شلاق می‌خورند و بعد رجم می‌شوند، قائلی ندارد و منظور محصنه است.

#### روایت دوم

**وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه­السلام قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه­السلام فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ أَنْ يُجْلَدَا مِائَةً وَ قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ وَ قَضَى فِي الْبِكْرِ وَ الْبِكْرَةِ إِذَا زَنَيَا جَلْدَ مِائَةٍ وَ نَفْي‏ سَنَةٍ فِي غَيْرِ مِصْرِهِمَا وَ هُمَا اللَّذَانِ قَدْ أُمْلِكَا وَ لَمْ يُدْخَلْ بِهَا[[8]](#footnote-8).**

حدیث دوم این باب را بنا بر یک احتمال می‌شود حمل بر این کرد اگر آنجا که می­فرماید: «**قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه­السلام فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ أَنْ يُجْلَدَا مِائَةً وَ قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ»** را این‌طور معنا کنیم که در شیخ و شیخه به‌طورکلی صد ضریه شلاق است چه محصن و چه غیرمحصن بعد وقتی می­فرماید **قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ** یعنی محصن چه شیخ باشد و چه غیر شیخ، رجم دارد؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم به این قول که در شیخ و شیخه هم جلد است هم رجم.

#### روایت سوم

**وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: الرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضَيَا الشَّهْوَةَ[[9]](#footnote-9).**

ظاهر اولیه‌ روایت تحریف قرآن بود لکن اگر آن را بپذیرم هم سند و هم دلالتش بحث داشت ولی نیاز به این نداریم چون روایت معتبر دیگری را پذیرفته­ایم.

#### روایت چهارم

**وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَ الْعَجُوزُ جُلِدَا ثُمَّ رُجِمَا عُقُوبَةً لَهُمَا وَ إِذَا زَنَى النَّصَفُ‏ مِنَ الرِّجَالِ رُجِمَ وَ لَمْ يُجْلَدْ إِذَا كَانَ قَدْ أُحْصِنَ وَ إِذَا زَنَى الشَّابُّ الْحَدَثُ السِّنِّ جُلِدَ وَ نُفِيَ سَنَةً مِنْ مِصْرِهِ[[10]](#footnote-10).**

سند این روایت معتبر نیست و **إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحِ و مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ** توثیق ندارد. حضرت می­فرماید مرد میان‌سال کسی است که در سنین میانه‌ای قرار دارد که این اگر محصن باشد حدش رجم و جلد نیست اما اگر جوان باشد و زنا کند که منظور غیرمحصن است حدش جلد است و یک سال هم تبعید می‌شود که آن را بحث خواهیم کرد. اینجا دارد شیخ و شیخه را می‌گوید که جلد و سپس رجم اما کسی که شیخ و شیخه نباشد و محصن باشد رجم می‌شود.

### طایفه چهارم

روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه در شاب ترکیبی از جلد و رجم است.

#### روایت اول

**وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه­السلام قَالَ: قَضَى عَلِيٌّ علیه­السلام فِي امْرَأَةٍ زَنَتْ فَحَبِلَتْ فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرّاً فَأَمَرَ بِهَا فَجَلَدَهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ رُجِمَتْ وَ كَانَتْ‏ أَوَّلَ مَنْ رَجَمَهَا[[11]](#footnote-11).**

زنی که زنا کرده بود حامله شد و بچه‌اش را پنهانی کشت. اولین موردی که امیرالمومنین **علیه­السلام** در زمان حکومتشان رجم کردند همین زن بود که ابتدا صد شلاق به او زدند و بعد او را کشتند.

به این روایت استدلال شده است که اولاً حامله شدن آن دلالت بر این می‌کند که در جوانی زن بوده و ثانیاً در این مورد **جَلَدَهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ رُجِمَتْ.** خیلی نمی‌شود به این روایت تمسک کرد برای اینکه ممکن است کسی بگوید چون اینجا قید احصان نیامده است شاید حد به خاطر اینکه زن زنا کرده و بعد بچه را کشته است به‌صورت ترکیبی است و رجم کاری به بحث‌های دیگر ندارد. این احتمال قوی است که چون **حَبِلَتْ فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرّاً** آن‌وقت **فَجَلَدَهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ رُجِمَتْ** اما اگر بچه را نکشته بود نمی‌شود گفت بازهم همین حکم است و لذا این روایت دلالت قابل قبولی در این مسئله در طایفه چهارم ندارد چون ترکیب است احتمال قوی این‌جور است که یک چنین ترکیبی اینجا پیدا شده است که حضرت این‌جور فرمودند والا اگر این ترکیب این‌جوری نبود و قتل در کار نبود ممکن بود بفرمایند فقط رجم است لذا نمی‌شود القای خصوصیت کرد و به همه نسبتش داد.

### نتیجه

ازآنچه ملاحظه کردید معلوم شد طایفه چهارم می­گوید شاب مجازاتی ترکیبی دارد به‌خصوص نه به اطلاق. طایفه دوم است که می‌گوید به اطلاق الجلد ثم الرجم و اطلاق شاب را هم نمی‌گیرد. طایفه چهارم که به‌خصوص در شاب و شابه می­گوید الجلد ثم الرجم منحصر در روایتی بود که آن دلالتش محل خدشه بود و لذا طایفه چهارم را می‌گذاریم کنار و بحث ندارد. آن‌وقت می‌ماند سه طایفه اولی که طایفه اول می‌گوید فقط جلد مطلقاً و طایفه دوم می‌گوید جلد و رجم است مطلقاً و طایفه سوم که جلد را اختصاص می‌دهد به شاب و جلد و رجم را در شیخ اثبات می­کند.

#### انواع روایت طائفه سوم

طایفه سوم دو نوع روایت دارد. بعضی روایات طایفه سوم مثل همین روایت عبد الله بن طلحه که معتبر نیست دو جمله در آن است که می‌گوید اگر شیخ و شیخه زنا کردند جلد و رجم و اگر شاب زنا کرد فقط رجم و دیگر جلد نیست. هر دو طرف و تفصیل در روایت آمده است اما سایر روایات طایفه ثالثه نسبت به شاب ساکت بودند و فقط می‌گوید شیخ و شیخه جلد و رجم اما نسبت به شاب سکوت دارد. مفهوم ندارد که اگر مفهوم داشته باشد می‌شود دو جمله پس مفهوم ندارد و بدون مفهوم می‌گوید شیخ و شیخه این‌طور است. پس لحن و بیان اول یک گزاره و قضیه دارد که شیخ و شیخه محصن جلد ثم رجم اما بالنسبت الی الشاب ساکت است.

## انقلاب نسبت

در بحث تعارض و جمع روایات بحثی داریم به نام انقلاب نسبت که از مباحث دقیق اصولی است. این انقلاب نسبت چند مورد دارد. قبل از اینکه وارد بحث انقلاب نسبت شویم مثالی می‌زنیم. گاهی یک دلیل می‌گوید اکرم العلماء یعنی عالم فاسق و عادل را احترام بگذار و دلیل دیگر می‌گوید لا تکرم العلماء یعنی مطلق عالم را اکرام نکن می‌خواهد عادل باشد نباشد. این دو دسته اگر خودشان تنهایی باشند چه می‌گوید؟ چون جمع عرفی ندارد می‌گوییم تعارض و تساقط. طبق قواعد تعارض که در چهار مرحله عبور می‌کند به همان شکلی که سابق عرض کردیم تعارض که شد اول باید برویم سراغ مرجحات اگر نبود تساقط می‌کند. باید برویم سراغ عام و فوق اگر نه می‌رویم سراغ اصول عملی. اگر بر این دو جمله جمله دیگری افزوده شود و بگوید اذا کان العالم العادل فاکرمه این جمله شرط است و محکوم می‌کند. این جمله سوم درواقع دو جمله و دو گزاره است. وقتی می‌گوید اذا کان العالم العادل فاکرمه منحل می‌شود به دو گزاره. آن دو گزاره یکی اینکه عالم عادل باشد و اکرامش کن و اگر عادل نباشد اکرامش نکن.

#### حل تعارض

تعارض آن دو تا حل می‌شود ولی چطوری حل می‌شود؟ برای اینکه اینجا دو جمله داریم که هر یک از این جمله­ها جمله مقابل خودش را تقیید می‌زند. داشتیم اکرم العلماء و اینجا داریم اذا کان عادل فاکرمه. این اذا کان عادل فاکرمه آن را قید نمی‌زند و چون مثبتین است مفهومش که می‌گوید اذا لم یکن عادل فلا تکرمه جمله سلبی است که می‌آید اکرم العلماء را قید می‌زند. خود این جمله اذا کان عادل می‌آید لا تکرم العلماء را قید می‌زند چون تقیید باید مثبتین نباشد بلکه باید مثبت و نافی باشد. لذا اکرم العلماء مقید می‌شود به چه؟ به آنکه اذا لم یکن عادل فلا تکرمه و اذا کان فاسق لا تکرمه. لا تکرم العلماء هم مقید می‌شود به چه؟ به آن جمله‌ای که می‌گوید اذا کان عادل فاکرمه پس این اکرم العلماء و لا تکرم العلماء اگر تنها بودند تعارض داشتند و جمع نداشت ولی حالا که یک جمله دیگری آمده که مفهوم هم دارد یعنی دو جمله و دو گزاره است هرکدام از آن‌ها یکی از این دوتای اولی را قید می‌زنند. بعدازاینکه اکرم العلماء قید خورد به اکرم العلماء العادل و لا تکرم العلماء قید خورد به الفساق دیگر تعارض مرتفع و حل می‌شود. تقیید یکی از این‌ها با مفهوم و دیگری با منطوق است. اکرم العلماء تقیید می‌کند به مفهوم و اینکه گفت اذا کان فاسق لا تکرم، لا تکرم العلماء مقید می‌شود به منطوق. پس جمله سوم که مفهوم و منطوق دارد، مفهومش می‌شود مقید یکی از آن‌ها و منطوقش می‌شود مقید یکی دیگر. هر یک از آن‌ها مقید ایجابی می‌شود. در این قاعده‌ هیچ فقیهی تردید ندارد و نرخ شاه‌عباسی و خیلی روشن است. پس درجایی که ما دو دلیل داریم که ابتدا باهم معارض می‌نمایند ولی دلیل سومی می‌آید با یک مفهوم یا تصریح یا حالت مفهومی بین افراد و اقسام آن دو دلیل تفصیل قائل می‌شود تبعاً این دلیل سومی که حالت تفصیلی دارد به همان شکلی که عرض کردیم مقید می­شود و بعد از تقیید تعارض مرتفع می‌شود که در مکاسب مکرر ثمره این قاعده را دیدید.

### بیان دیگر فرض

همین فرض را به یک تفاوت دیگری در نظر بگیریم. فرض دیگر در این نوع تعارضات به این شکل است که دلیل اول می‌گوید اکرم العلماء و دلیل دوم می‌گوید لا تکرم العلماء. تا اینجا مثل فرض قبلی دلیل سوم مفهوم ندارد. یک جمله بسیط است و دلیل سوم نیست که اذا کان العالم العادل فاکرمه که مفهوم داشته که اذا لم یکن عادل فلا تکرمه و دو جمله شود و دو قید بزند و حل کند. دلیل سوم یک مفهوم بدون مفهوم است. دلیل سوم این‌جور است که اکرم العالم العادل اینجا چون مفهوم ندارد به آن سادگی ما نمی‌توانیم آن تعارض را رفع کنیم. یکدست همه اصولیه می‌گویند طایفه سومی که دو قضیه‌ای است یعنی اثباتی و سلبی است رفع تعارض آن دو طایفه اولی را می‌کند اما در اینجا دو نظر است:

1. یک نظر این است که این عالم عادل را باید اکرام کنیم و این سر جای خودش محفوظ است اما آن دو دلیل هیچ ارزشی ندارند و تعارض و تساقط می‌کنند.
2. یک نظر انقلاب نسبت است.

#### معنای انقلاب نسبت

انقلاب نسبت معنایش این است که 1. اکرم العلماء 2. لا تکرم العلماء و سومی هم بدون مفهوم گفته اکرم العالم العادل حال انقلاب نسبت می‌گوید شما این روایات را به شکل دومرحله‌ای جمع کن. اکرم العالم العادل با اکرم العلماء تعارض ندارد لذا نمی‌توانی جمع کنی چون مثبتین است پس اول می‌آییم اکرم العالم العادل را با لا تکرم العلما جمع کنیم. جمع این‌طوری است که ما گفتیم لا تکرم العلماء اثبات نفی است و لا تکرم العلماء می‌گوید اکرم العالم العادل که نسبتشان عموم خصوص مطلق است و مثبتین نیستند. مثبت و نافی هستند لذا این می‌آید دلیل دوم را قید می‌زند و سومی که اکرم العالم العادل است دومی را که لا تکرم العلماء باشد را قید می‌زند و می‌گوید لا تکرم العلماء الا اینکه عادل باشد. خوب لا تکرم العلماء بعدازاینکه با این سومی قید خورد می‌شود لا تکرم العالم الفاسق آن‌وقت مرحله دوم این است که دومی که مقید شده است و مضمون جدید پیدا کرده است، آن اولی را قید می‌زند. اولی می‌گفت اکرم العلماء و این می‌گوید لا تکرم العالم الفاسق خوب می‌گوییم اکرم العالم برای غیر فاسق است و این انقلاب نسبت است. انقلاب نسبت معنایش این است که در اینجا اول می‌آییم اکرم العالم العادل را مقید لا تکرم العلماء قرار می‌دهیم. بعد از این تقیید، لا تکرم العلماء می‌شود لا تکرم العالم الفاسق یعنی دیگر لون پیدا کرد و تقید و تخصص خورد. آن‌وقت لا تکرم العالم الفاسق دیگر با اکرم العلماء تعارض ندارد و می‌شود مقید اکرم العلماء. در دو مرحله ‌این‌ها را قید می‌زنیم آن‌وقت به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که در صورت اول می‌رسیم.

#### تفاوت دو نظر

در صورت اول که مفهوم داشت، از اول دو جمله درمی‌آوریم که هر یک دیگری را قید می‌زد اما اینجا دو جمله نیست بلکه یک جمله است منتها سازوکاری دارد که جمله اکرم العالم العادل را قید می‌زند به لا تکرم العلماء، بعد همین‌جوری نمی‌شود لا تکرم العلماء را با آن سنجید و گفت تعارض دارند بلکه لا تکرم العلماء که قید خورد به فاسق این انقلاب نسبت معنایش این است که میان اکرم العلماء و لا تکرم العلماء نسبت تعارض و تباین بود ولی بعدازاینکه به جمله سوم، لا تکرم العلماء قید خورد نسبت عوض شد و شد عموم خصوص مطلق چون اکرم العلماء است و این لا تکرم العالم الفاسق است که قید می‌خورد. پس در دو مرحله تقیید می‌کنیم. در فرض اول ما در آن واحد دو تا تقیید می‌زنیم و فرقش با صورت اول این است که در عالم چون جمله سوم دو قضیه و مفهوم دارد، در عرض هم هر یک از این‌ها را قید می‌زنند و حل می‌شود و هیچ اشکالی در آن ندارد اما در اینجا دو تقیید عرضی داریم و دو تقیید طولی چون دو جمله نداریم که در آن واحد بیاید هر دو را قید بزند. اول اکرم العالم العادل که مفهوم ندارد و فقط یک جمله است با آن عموم خصوص مطلق قید می‌زند و وقتی آن مقید شد، نسبت به دیگری می‌شود عموم خصوص مطلق و آن را هم قید می‌زند آن‌وقت نتیجه همان می‌شود که در بحث قبل گفتیم.

تفاوت این دو دیدگاه در فرض عدم انقلاب نسبت این می‌شود که آن دو دلیل ساقط می‌شوند و فقط عالم عادل را اکرام می­کنیم اما نسبت به عالم فاسق دلیل نداریم اما بنا بر انقلاب نسبت دلیل داریم که عالم عادل را باید اکرام کرد و عالم فاسق را نباید اکرام کرد. البته انقلاب نسبت فروض دیگری دارد که یک فرضش اینجا این است. آقای تبریزی و آقای خویی ظاهراً انقلاب نسبت را قبول داشتند. فکر کنم مثل حضرت امام انقلاب نسبت را قبول ندارند.

#### جمع­بندی

اگر دقتی بحث این است که یک دلیل گفته که الجلد ثم الرجم مطلقاً و یک دلیل گفته که فقط رجم است و جلد نیست. اگر این روایت عبد الله بن طلحه درست باشد چون مفهوم دارد جمع را خیلی راحت می‌کند و می‌شود از نوع اول چون این دلیل تفصیل دو طرفی دارد یعنی مفهوم دارد و اثبات نفی است و راحت می‌شود دو طرف را جمع ‌کرد اما چون این روایت ضعیف است و بقیه روایات را که ببینید آن‌ها دیگر مفهوم ندارد و فقط می‌گوید شیخ و شیخه و نسبت به دیگری ساکت است مثل اکرم العالم العادل بدون مفهوم است می‌شود از نوع دوم که باید ببینیم انقلاب نسبت را قبول داریم یا نداریم؟

### تفسیر صلوات شعبانیه

همان‌طور که ‌عرض کردم ایام مبارک ماه شعبان به نحوی مقدمه‌ای برای رسیدن به ماه مبارک است. تعبیری که مرحوم آقا میرزا جواد آقا دارد این است که در دید کسانی که اهل معنا و سلوک هستند همه ایام و ساعات و لحظات منزلی است برای قرب الهی. این درست است اما این سه ماه هر ساعت و دقیقه و هر روز و شبش نوعی منزل است. ازنظر انسانی که اهل برنامه و معنا باشد همه زندگی منزل است. درواقع هر نفسی یک منزل است؛ اما این منزل بودن همه عمر و همه سنه و همه ساعات و ثوانین و دقایق در ماه مبارک رجب و شعبان ویژگی خاصی دارد و باید با یک حساب ویژه‌ای طی شود. درواقع از ماه رجب برای آن‌ها که اهل سلوک و معنا هستند یک نوع شمارش معکوس شروع می‌شود یعنی منزل‌ها با دقت و عنایت بیشتری مورد توجه قرار می‌گیرد. بزرگان ما این‌طور بودند که در این ماه‌ها بخصوص رجب و شعبان و هرچه به ماه مبارک نزدیک‌تر می‌شدند به مراقبه و محاسبه خودشان می‌افزودند. بعضی از قسمت‌های مناجات شعبانیه را قبلاً اشاره کردم. فرازهای نخست مناجات شعبانیه را اگر دقت کنید دنیای درون آدم و راه را نشان می‌دهد که انسان چه نسبتی بایستی داشته باشد **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اسْمَعْ‏ دُعَائِي‏ إِذَا دَعْوَتُكَ وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُك‏** **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك‏** عرض می‌کردیم خود این‌ سیر رو به جلویی دارد. دعای من را بشنو که دعا یک امر مستقیم است. ندای من را بشنو که دور است **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك** که خیلی نزدیک است. خیلی مهم است که انسان خودش را در نسبت وابسته به خداوند هم دور ببیند وهم نزدیک. این دو فراز دقیقاً این دو نگاه را کنار هم قرار داده است. **وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُك** یعنی از دور یعنی اینجا خودش را خیلی دور می‌گیرد بلافاصله می‌فرماید **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك** در آن مناجات حالت نجوا و سری است که خیلی آدم به کسی نزدیک است. با تو گفتگو می‌کنم همیشه آدم برای اینکه کمال پیدا کند بین همان خوف‌ورجا باید خودش را ببیند و دوری و نزدیکی را باهم به دو لحاظ و نسبت باید در خودش مجسم کند. اول این دعا امر تناقض نمای این‌جوری که هم خیلی دوریم هم خیلی نزدیکیم باید در ذهن انسان مناجی و دعاکننده مجسم باشد. **وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُك** ندایت می‌کنم جواب بده خیلی دورم بین عفو و رأف خیلی فاصله است ولی در عین حال **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك** نسبت ما با خورشید بخواهیم تصویر کنیم وسط خاک نشستیم هم خیلی دور است هم در عین حال نزدیک است برای اینکه ما در شعاع خورشید غرق هستیم و انرژی خورشید همه زندگی‌مان برپاست چه حالا شعاع نورش باشد یا شعاع نورش نباشد. انرژی خورشید است که زندگی را رو پا نگه می‌دارد. هم غرق در تجریات خورشید هستیم و خیلی نزدیک هستیم و هم در عین حال به یک اعتبار خیلی دوریم. این اول دعا این را نشان می‌دهد **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك** رو به من کن وقتی با تو سخن می‌گویم. **فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِيناً لَكَ مُتَضَرِّعاً إِلَيْك** همان‌که آخر می‌گوید حق لی کمال انقطاع الله تربت الله وقفت بین الله آن حال یک عبد خاشع و خاضع. ابتدای این مناجات به تمام دقت و زیبایی ترسیم شده است **وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُك** **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُك** قرب به آن به این سادگی نمی‌شود ادعایشان بکنیم. من این‌جور نیستیم ما فرار الی الله نداریم چون فرار فرار از من و الا می‌خواهد منش اینجا نیامده منش یعنی من الدنیا فررنا من الدنیا یا من معاصینا الی النار این خیلی معنا می‌خواهم که انسان بگوید **حربت الله** واقعاً پشت کردند به آن‌طرف ما که این‌جوری نیست. این وضع عبد خاضع و خاشع حربت الله پشت کردم به دنیا و آنچه معاصی هست و رو کردم به‌سوی تو این اقبل اذا ناجیتک همین است مناجات وقتی مستعد اقبال الهی می‌شود که حربت الله باشد یعنی واقعاً از دنیا فرار به الی الله باشد آن‌وقت می‌تواند بگوید **اقبل** **علیه وقفت بین یدیه** ایستادن با تمام موضوع که تمام اعضا و جوارح از همه اعضا و جوارح خضوع و تصویر وقوف بین یدی، یعنی از خودش هیچ حرکتی ندارد و در مقابل خدا خشک شده است و هیچ ندارد. **مُسْتَكِيناً لَكَ مُتَضَرِّعاً إِلَيْكَ رَاجِياً لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي وَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي** این همان حرب فرار از دنیا است و رو به او کردن و درجه بعدش وقوف کامل و تام در پیشگاه خداست. این جمله‌ها تمامش مرحله‌به‌مرحله با تمام دقت ابعاد انسان سالک را نشان می‌دهد و تمرین با توجه به معانی برای این است که انسان این درجات را آرام آرام و مرحله‌به‌مرحله طی کند. **مُسْتَكِيناً لَكَ مُتَضَرِّعاً إِلَيْكَ رَاجِياً** این‌ها حالت وقوف بین یدی رب را تفسیر می‌کند. من هیچ تازه‌ای برای تو نیاوردم گفت ما وقتی از خدا می‌خواهیم عرض حال می‌کنیم بر حال هیچ‌چیز تازه‌ای نمی‌بریم. منتها این و عرضه این حال برای ما ارزش دارد والا آنکه **تعلم ما فی نفسی و تخبر حال و تعرف ضمیری و لا یخفی علیک امر** در شش هفت جمله می‌فرماید تو علم کامل مطلقی و بعد اشاره به قضا می‌کند. این هم قضای الهی است **بیدک لا بید غیرک** این هم قدرت خداست آن دوری و نزدیکی خدا آن کمال مطلق بودن که مستحق این است که انسان به او فرار می‌کند. بعد علم خدا، قضای الهی و بعد قدرت خدا، این‌ها همه به‌دقت کنار هم چیده شده که روان آدم را منقلب می‌کند در پیشگاه خدا. تو همه‌چیز می‌دانی همه‌چیز دستت است و من هم این وضع را دارم.

1. . وسائل الشيعة، ج‏28، ص: 61 [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان ص 62 [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان ص 63 [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان ص 65 [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان ص 64 [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان ص 61 [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان ص 62 [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان ص 64 [↑](#footnote-ref-10)
11. . همان ص 65 [↑](#footnote-ref-11)